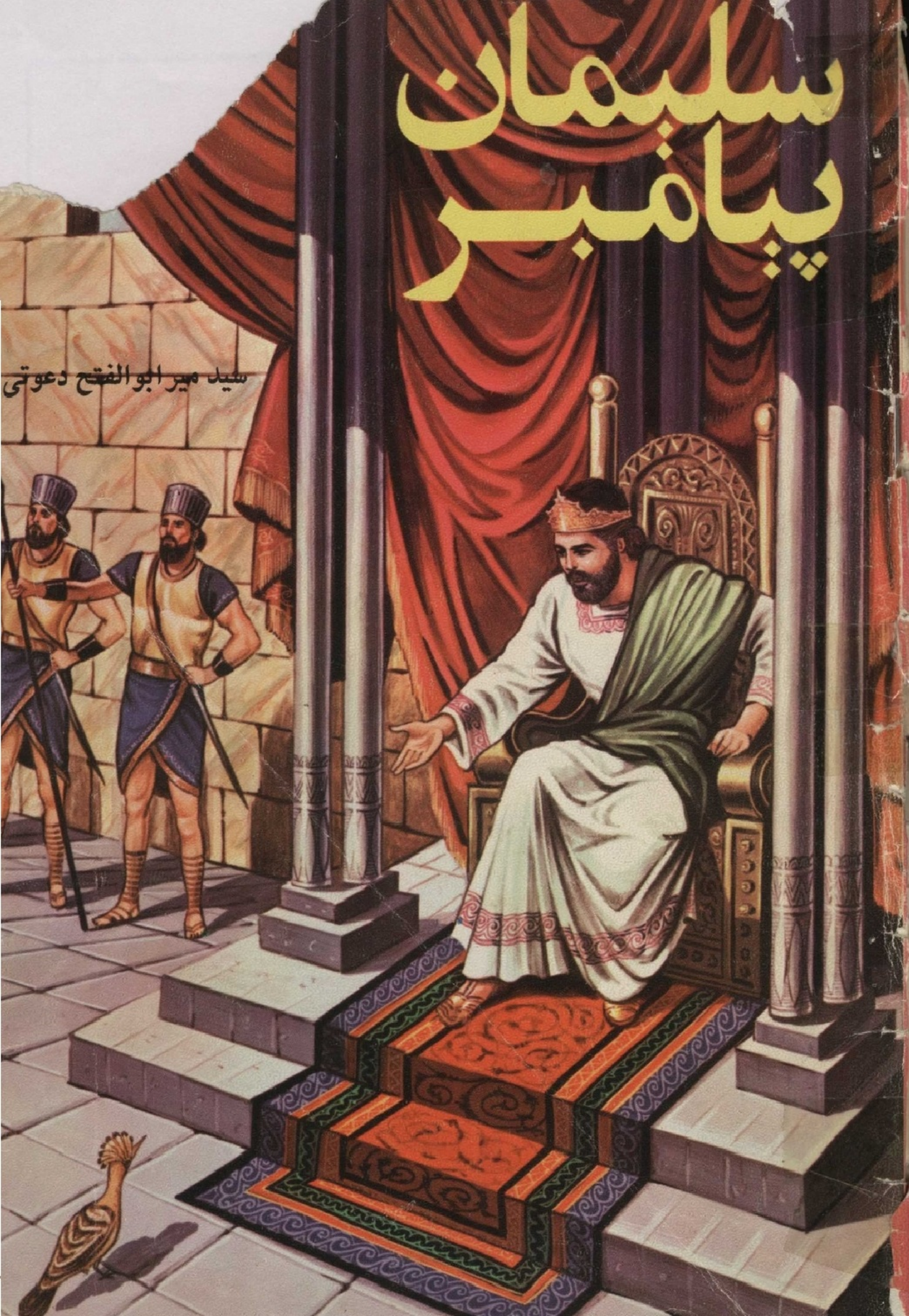


سليمان پیامبر

سید میر ابو الفتح دعوتی



سلیمان پیامبر

سید میر ابو الفتح دعوتی

- سلیمان پیامبر
- چاپ اول
- تیراژ پنجهزار جلد
- چاپ سعیدنو
- انتشارات شناخت معارف اسلام

بنام خدا

هنگامیکه داود پیامبر، بسیار سالمند شده بود، و فرزندانش با او می زیستند، خداوند به او وحی کرده گفت، ای داود، اکنون برای خودت، جانشینی معین کن که من برای هر پیامبری جانشینی از خاندانش مقرر کرده‌ام، آیین خداوند در نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب و موسی چنین بوده است، پس از این نیز چنین خواهد بود، که هیچ امتی را بدون رهبر رهانمی‌کنند، انما انت منذر و لکل قوم هاد



داود وحی خداوند را دریافت داشته تصمیم گرفت تا یکی از فرزندان را به جانشینی خود انتخاب کند ،
 آنگاه او تصمیم خود را با یکی از زنان در میان نهاد و آن زن پیشنهاد کرد که
 داود فرزند ارشدش را به جانشینی خود انتخاب کند
 داود گفت ، من هم فرزند ارشدم را برای جانشینی خودم در نظر گرفته ام و در
 نظر دارم او را معین کنم



دروقتیکه داود می‌خواست گفته خود را باد دیگران در میان نهد و فرزند بزرگتر
خود را به جانشینی خودش اعلام کند ،

وحی خداوند فرارسید که‌ای داود ، در این کار تعجیل مکن و پیش از آنکه فرمانی
از من فرارسد ، کسی را برای رهبری و پیشوائی بندگانم در نظر مگیر ، که امامت
عهدی است از سوی خدا ، که باید از نزد خدا معین شود .

ولاینال عهدی الظالمین

و امامت تنها شایسته مردمان شایسته است .



آنگاه در روزهای بعد ،
 دونفر به نزد داود آمده شکایتی آوردند ،
 یکی صاحب باغ انگور بود و دیگری صاحب گله گوسفندان
 صاحب باغ گفت ای داود ، گوسفندان این مرد به باغ من آمده اند و به تاکستانم
 آسیب رسانده اند و انگورهای باغم را خورده اند ،
 آیا درباره ما دونفر چه می گوئی ؟



اینجا بود که خداوند به داود وحی کرده گفت
 ای داود فرزندان را حاضر کن و داستان این دو نفر را با آنان در میان گذار ،
 هرکدام بتوانند بین این دونفر ، درست داوری کنند و حکم آنرا بگویند ، او
 جانشین تو است ، که دیگران باید از او پیروی کنند ،
 آنگاه داود همه فرزندان را حاضر ساخت و مسئله را با آنان در میان نهاد و از آنان
 خواست تا بین آن دونفر داوری کنند ،
 لیکن هیچیک از فرزندان نتوانستند جواب درستی بگویند و هرکدام چیزی گفتند .
 تا هنگامیکه نوبت به سلیمان رسید که از دیگران کوچکتر بود و مادرش از خاندانهای
 سرشناس نبود
 لیکن خداوند علم و دانش خود را به او داده بود و دریچهای از وحی و الهام
 برویش گشوده بود ،



سلیمان گفت ای صاحب تاکستان ، بگو ببینم ، کوسفندان این مرد چه وقتی وارد مزرعات شدند ،

مرد گفت ، کوسفندان بهنگام شب وارد مزرعه شدند و انگورهایم را خوردند . سلیمان رو به جانب صاحب کوسفندان کرد و گفت ، ای مرد تقصیر باتواست ، برای اینکه سراسر روز کوسفندها آزادند و می چرند و مردم هم از باغ و مزرعه خود مواظبت می کنند ، ولی بهنگام شب ، مردم می خوابند و بر عهده صاحبان گاو و کوسفنداست که حیوانات خود را حفظ کنند و نگذارند به مزرعه و یا باغ مردم وارد شوند

اکنون که انگورهای امسال این باغ از بین رفته است لازم است که بهره کوسفندان به صاحب باغ برسد ثمره تاکستان این مرد در برابر بهره کوسفندان تواست



داود گفت ، ای پسر ، چرانگفتی به اندازه انگوری که تلف شده است از همین گوسفندها به صاحب باغ داده شود ، مگر علماء بنی اسرائیل این چنین حکم نمی کنند سلیمان گفت چرا ، این طور می گویند ، ولی گوسفندها اصل درخت را نخورده اند بلکه میوه ها را خورده اند و درخت تا که برجای خود باقی است و سال دیگر انگور می دهد ، و خسارت به میوه ها رسیده نه به درخت ها ، و من هم حکم کردم که خسارت را از نتیجه گوسفندها بدهند نه از اصل آنها .

بنابراین باید غرامت را از اولاد گوسفندها و از پشم و دیگر بهره آنها بدهند . و آنگاه خداوند به داود وحی کرده گفت ، حکم درست همان است که سلیمان گفته است ، ای داود جانشین تو همین پسر است نه دیگران ، ای داود تو یک چیز اراده کردی و ما چیز دیگری اراده کردیم ، آنگاه داود دریافت که جانشین او سلیمان خردسال است و این بود که از تصمیم خود برگشت و سلیمان را به جانشینی خود انتخاب کرد و به خواسته خداوند راضی شد .^۱

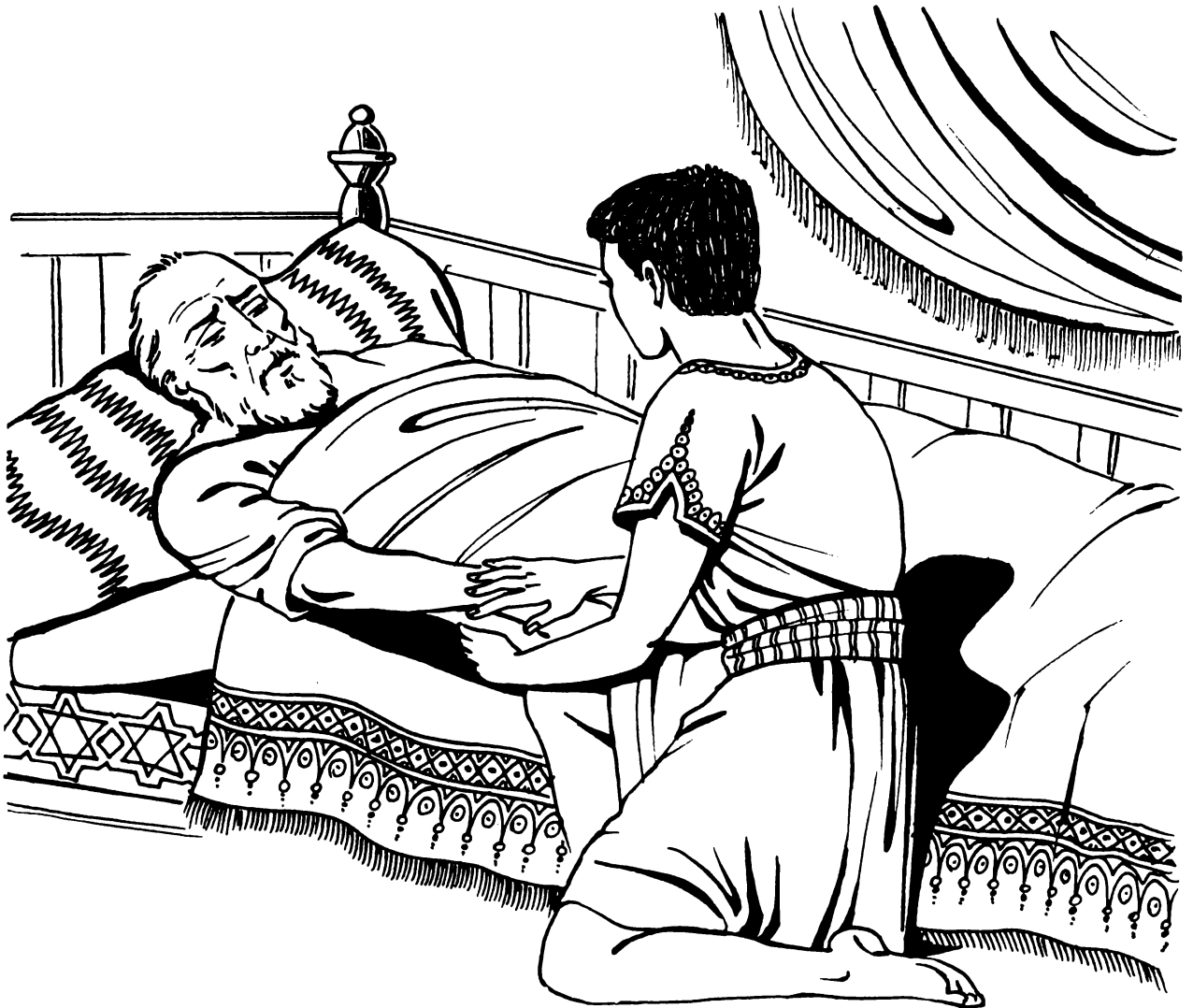
۱- نقل از اصول کافی جلد ۲ - کتاب الحجج ص ۲۶ و ۲۷



بدینگونه سلیمان وارث ملک داود شد ،
 و داود او را به همه مردم معرفی کرد و دستور داد تا همگان او را فرمانبردار شوند
 و بدینگونه نعمت خداوند در مورد سلیمان کامل شد ، و خداوند او را برگزید و
 حکمت و دانش عظیم به او تعلیم کرد ، تا در میان مردم به عدالت و برطبق قانون
 خدا که در تورات بود حکومت کند ،
 تا نیکوکاران را گرامی دارد و مشرکانرا تادیب نماید و حدود خدا را اجرا کند ،



آنگاه همینکه داود چشم از جهان فرو بست و سلیمان برجای او نشست گروهی از متمردان و سرکشان براو شوریدند و حکومت سلیمان را انکار کرده با برادران و برادرزادگان سلیمان همراه شدند ، و فتنه و شورش عظیم برپا ساختند ، که سلیمان پیامبر سخت برآنان تاخت و فریقی را کشت و فریقی را آرام ساخت ، تا قدرت و حکومت از آن دین خدا باشد و قانون حق و عدالت اجراء گردد . و هنگامیکه دشمنانرا پراکنده کرد و نیکوکاران را به پاداش خود امیدوار ساخت و تبهکاران و فسادگران را برانداخت و بزرگانشان را از میان برداشت روی به درگاه خدانهاده خدا را با فروتنی و بیم و امید شکر گذارد ، و از خداخواست که همیشه از بندگان شکرگزار باشد و در هر حال خدا را عبادت کند و فرمان برد . آنگاه همینکه سخت ترین ایام خود را می گذراند ، دست نیاز بدرگاه خداوند برداشته از خداخواست که او را در روی زمین قدرت دهد و حکومتی عظیم که شایسته بنده خدا باشد ، ارزانی کند ،



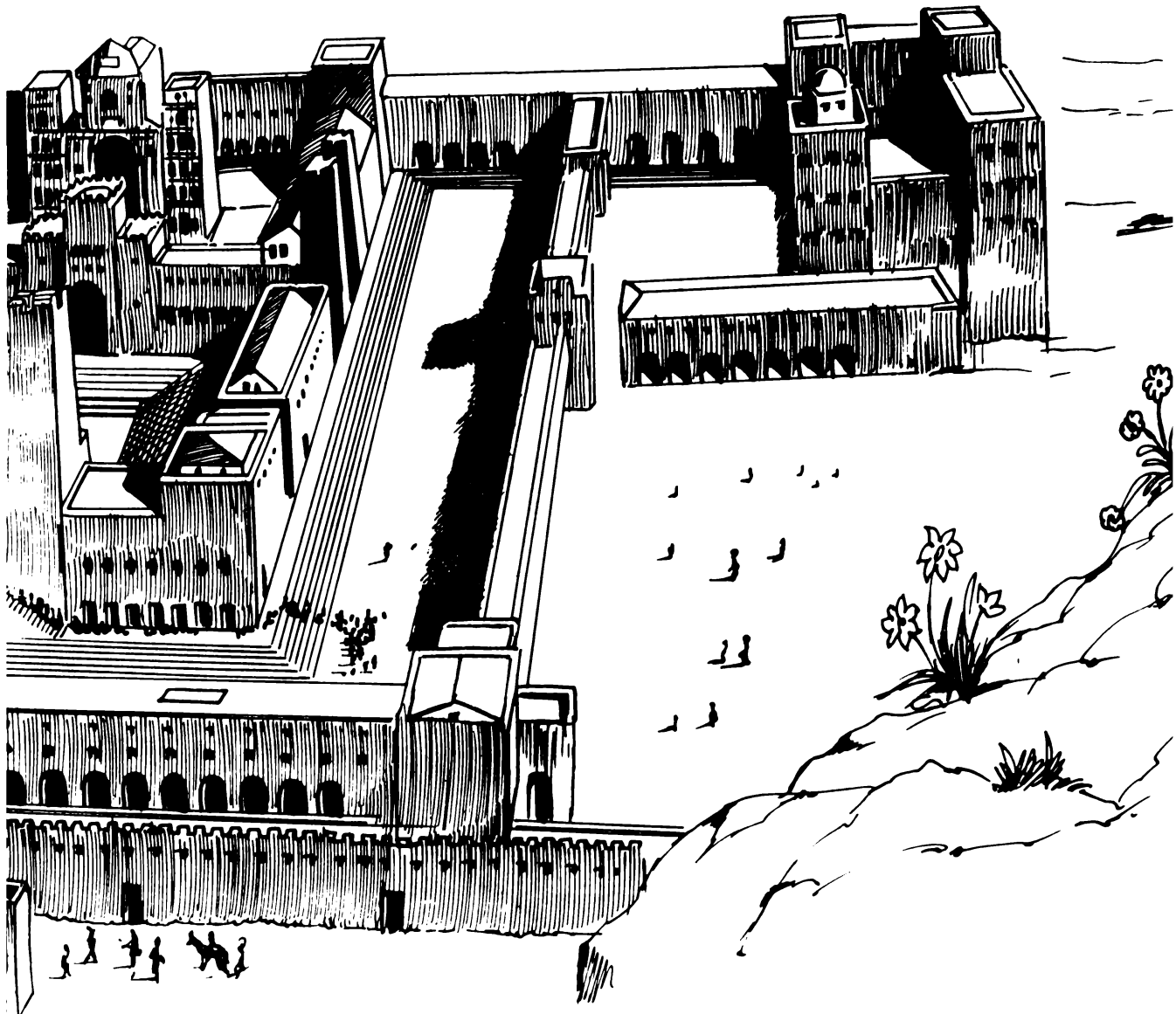
خداوند دعای سلیمان را شنید و اجابت کرد
و حکومتی عظیم ، آنچنانکه شایسته مردان خداست به او عنایت کرد و او را از هر
علم و هر قدرتی بهره‌ای داد ،
این بود که سلیمان به نیرویی شگفت دست یافت و توانست به خواست خداوند ،
گروهی از شیاطین را در خدمت آورد ، که برایش کارهای فراوان انجام دهند .
علاوه بر این سلیمان روش گفتار پرندگان را آموخت که با آنان سخن می گفت و به
آنها فرمان می داد و آنها گفته سلیمان را می فهمیدند و از این هم بالاتر که گفتار
مورچگان را می شنید
و اگر سلیمان با پرندگان سخن نگفته بود ، مردم نمی فهمیدند که حیوانات هم
دارای گفتاری هستند
و سلیمان گروه بسیاری از جن و انس را در خدمت خود آورد که همه فرمانش را
می شنیدند و بناهای کوه پیکر می ساختند و هرکس از گفته سلیمان سرپیچی می کرد
تلخی نافرمانی خود را می چشید ،



این بود که حکومت سلیمان روز بروز گسترش یافت و مردمی که از زمان موسی به بعد ، در بیابانها سرگردان بودند و در سایه ظلم و ستمی که باموسی و امامان بعد از او کردند ، طعم بیچارگی و پراکندگی راجشیدند ، از نو در زمان داود و سلیمان به عزت و آرامش رسیدند ، و پیامبری و پادشاهی در یکجا در داود و سلیمان جمع شدند ، و خوبی و برکت درهمجا پدید آمد ، و حکومتی که منتظرش بودند پدیدار شد ،

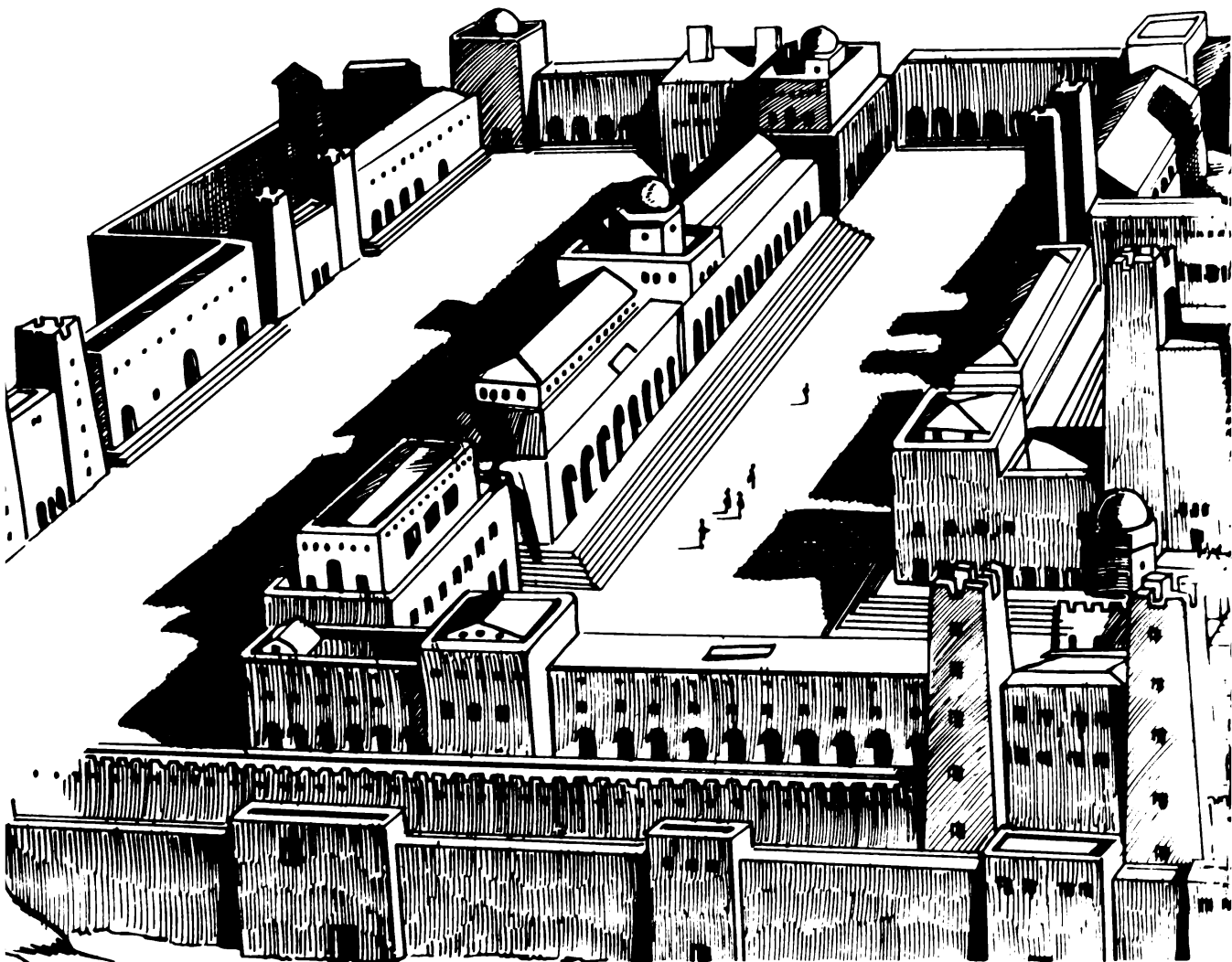
در ایام سلیمان شهرها در آرامش و عدالت بسر بردند و سلیمان معبد بزرگ را برای عبادت مردم بنا کرد و در دیوار آنرا هر چه بهتر پیراست تا قبله گاه همگی نمازگزاران باشد ،

و جایگاهی ساخت که آثار موسی و هارون و کتاب تورات در آن نگهداری شود . که سلیمان در بزرگداشت شاعر خداوند می کوشید و آیات خدا را برای مردم حفظ می نمود ، برخلاف کافران که اگر آثاری از بت پرستی باشد نگاهش می دارند و لسی آثار مردان خدا را ویران کرده نابود می کنند ،

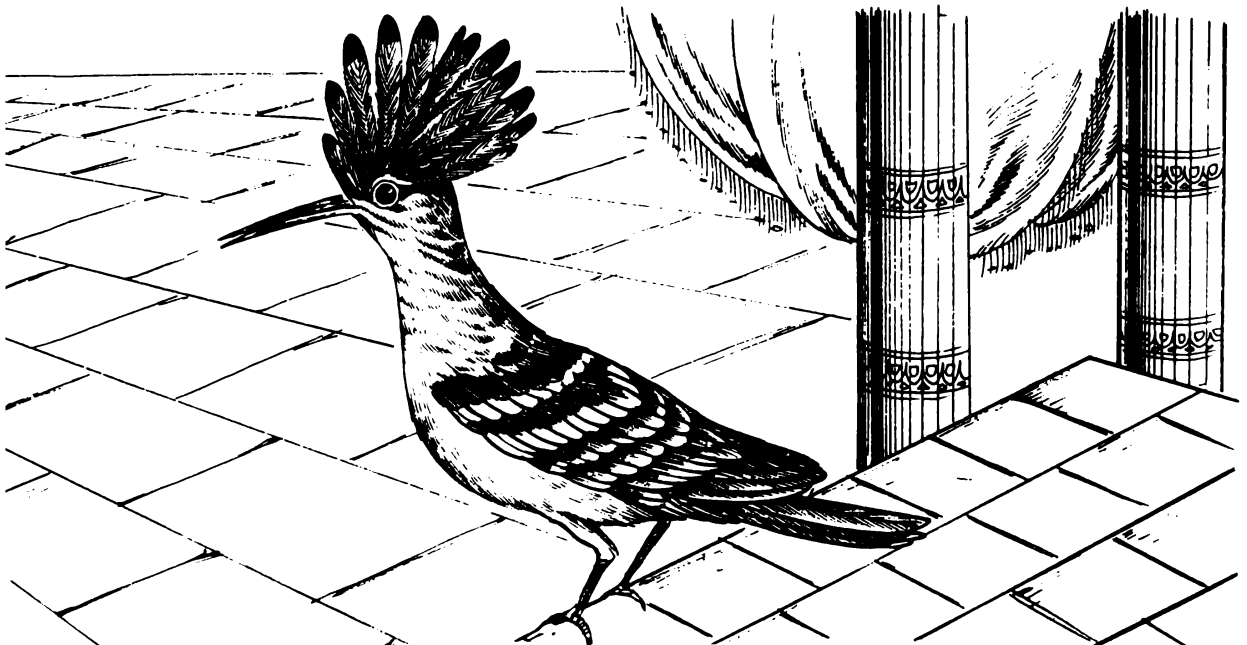


سلیمان همچنین دستور داد تا حوضها و استخرها و سدها و دریاچه های بسیار بزرگ ساختند تا آب باران و آب رودخانهها در آنها ذخیره شود و برای آبادانی زمینها و کارسازی لشکریان به کار رود ،
همچنین در عهد سلیمان کشتی های بزرگ ساخته شد و با مردمان همسایه دادوستد آغاز گردید

پادشاهان آشور و بابل از جاه و جلال سلیمان بیمناک بودند و شهر سلیمان را به عنوان شهر عدالت و دیانت و شهر اسلام می نگریدند
و آیا داستان سلیمان را با ملکه سبا شنیده اید؟



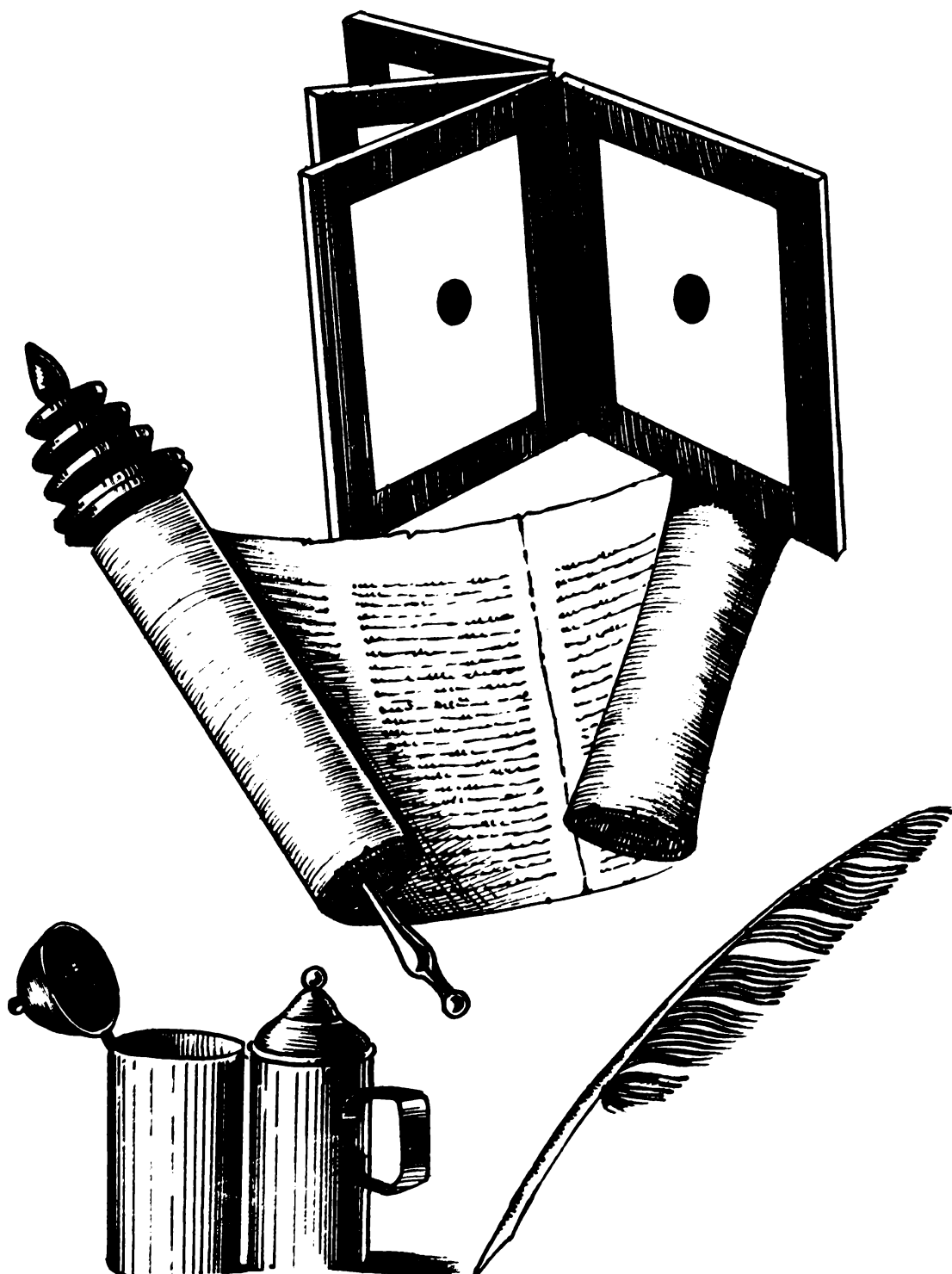
یکروز هنگامیکه همه لشکریان حاضر بودند و جن و انس و حیوانات و پرندگان در برابر سلیمان صف کشیده بودند ، سلیمان از همه لشکریان پرسش نمود و همه را در جاهای خود یافت مگر هدهد که حاضر نبود ، سلیمان گفت ، چرا هدهد را در این میان نمی بینم ، آیا از گروه ما دوری گزیده است ، اگر بدون هیچ عذری از سپاهیان من دوری گزیده باشد ، او را توبیخ می کنم و یا خواهم کشت ، لیکن طولی نکشید که هدهد در حالی که خیلی هراسان بود فرا آمد و گفت ، ای سلیمان برای تواز سرزمین سبا خبری آورده ام ، خبری درست و صحیح ، من آنانرا گروهی بت پرست یافته ام که نه برای خدا ، بلکه برای خورشید سجده می کردند ، صاحب اختیار آنان یک زن است که برایشان حکومت می کند ، و عجب تخت بزرگی برایش درست کرده اند .



سلیمان دریافت که هدهد به کار مهمی رفته است، و او را نوازش کرد و گفت،
اکنون خودت به نزد آنان برو و نامه مرا بر ملکه فروافکن، و ببین چه می‌کنند؟



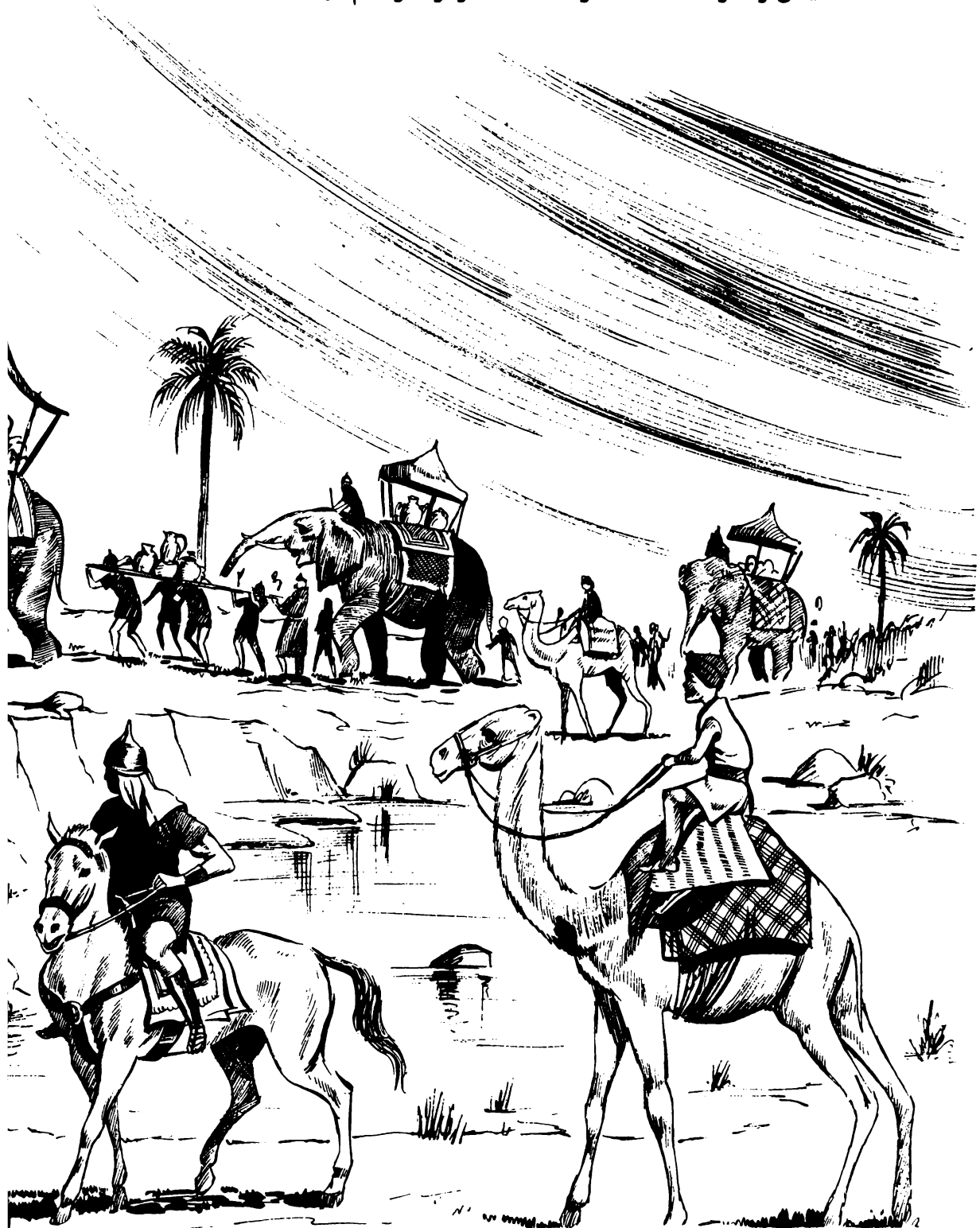
آنگاه هنگامیکه ملکه سبا نامه را در قصر خود و در کنار خود یافت، با تعجب در آن نگریست و به حاضران گفت
 داستان بسیار شگفتی است، یک نامه بسیار دل انگیز برای من فرستاده شده است
 که از سلیمان معروف است که آغاز آن بنام خداوند بخشناينده مهربان است.
 در نامه سلیمان چنین آمده است که سرکشی مکنید و جنگ و ستیز مدارید، و
 دستور می دهم که تسلیم وار به درگاه من آیید



آنگاه بلقیس روی به مردان جنگی کرده گفت ، من خواستم تا باشا در این باره
 مشورت کنم ، کمی دانید من هیچ کاری را بدون نظر شما همکارانم انجام نمی دهم
 اکنون بگوئید بدانم نظر شما چیست و چه صلاح می دانید
 آنان گفتند ، سرور و سالار ما توهستی و اختیار با تو است بنگر هرچه مصلحت
 می بینی ، همان را برایت انجام دهیم ،
 و هیچ اندیشه مکن که ما مردمان نیرومند و جنگاوری هستیم و به هر چه دستوردهی
 فرمانبرداریم



بلقیس گفت ، دستگاه سلیمان چیز دیگری است و من فکر نمی‌کنم بتوانیم در برابر لشکریانش استقامت کنیم ، و میدانید که قدرت‌های بزرگ وقتی به سرزمینی هجوم می‌آورند ، آنجا را خراب می‌کنند و کارها را آشفته می‌سازند و بزرگان آنجا را خوار و زبون می‌دارند ، و می‌دانید که رسم ملوک چگونه است ، من مصلحت می‌دانم که هدیه‌ای برای سلیمان بفرستیم و در این مدت فرستادگان ما دستگاه سلیمان را خواهند شناخت و ما تکلیف خود را خواهیم فهمید ،



آنگاه بلقیس بهترین هدایای آن روز را فراهم ساخت و روانه شهر سلیمان نمود و همینکه نمایندگان به بارگاه سلیمان رسیدند و آن همه حشمت و جلال حکومت او را دیدند، از آورده‌های خویش شرمنده شده بجای خود فروماندند،



سليمان گفت ، من گفته بودم که فرمان مرا بشنوید و قانون خدا را پذيرنده شويد
 و اکنون مي بينم برای من هديه ها و پيشکش ها فرستاده ايد ،
 من باين چيزها خوشحال نمی شوم ، اينهارا خودتان ببريد که به اين چيزها
 دلخوش می شويد ، و من بزودی با چنان لشکری به سوی ديار شما می آيم که به
 شمار نيايد ، مگر آنکه گفتارم را بشنوید و فرمانم را گردن نهييد .



این بود که سرانجام بلقیس چاره‌ای جز تسلیم ندید و با همراهیانش روی بدرگاه سلیمان پیامبر نهاد ،
 البته بلقیس انسان دانا و سلیمی بود و دوست داشت سلیمان را ببیند و از آیین خدا و کتاب تورات و دستورهای پیامبران آگاهی یابد ،
 که در آن روزگار همه مردم نام سلیمان و آیین پیامبران را شنیده بودند و دوست داشتند ببینند سلیمان پیامبر چگونه آدمی است ،
 که هنوز پس از سالهای سال مردم داستان موسی و فرعون را زبان به زبان می‌گفتند و کارهای عجیب خداوند را نقل می‌کردند و از موسی و تورات و پیامبران خدا آگاهی‌هایی داشتند ،



و آنگاه سلیمان که در کاخ بزرگ خود بود ، به اطرافیانش گفت ، بلقیس یک تخت بسیار بزرگ دارد ، و اکنون کدامیک از شما می‌توانید پیش از اینکه بلقیس به اینجا بیاید ، تخت او را برای من حاضر کنید ،

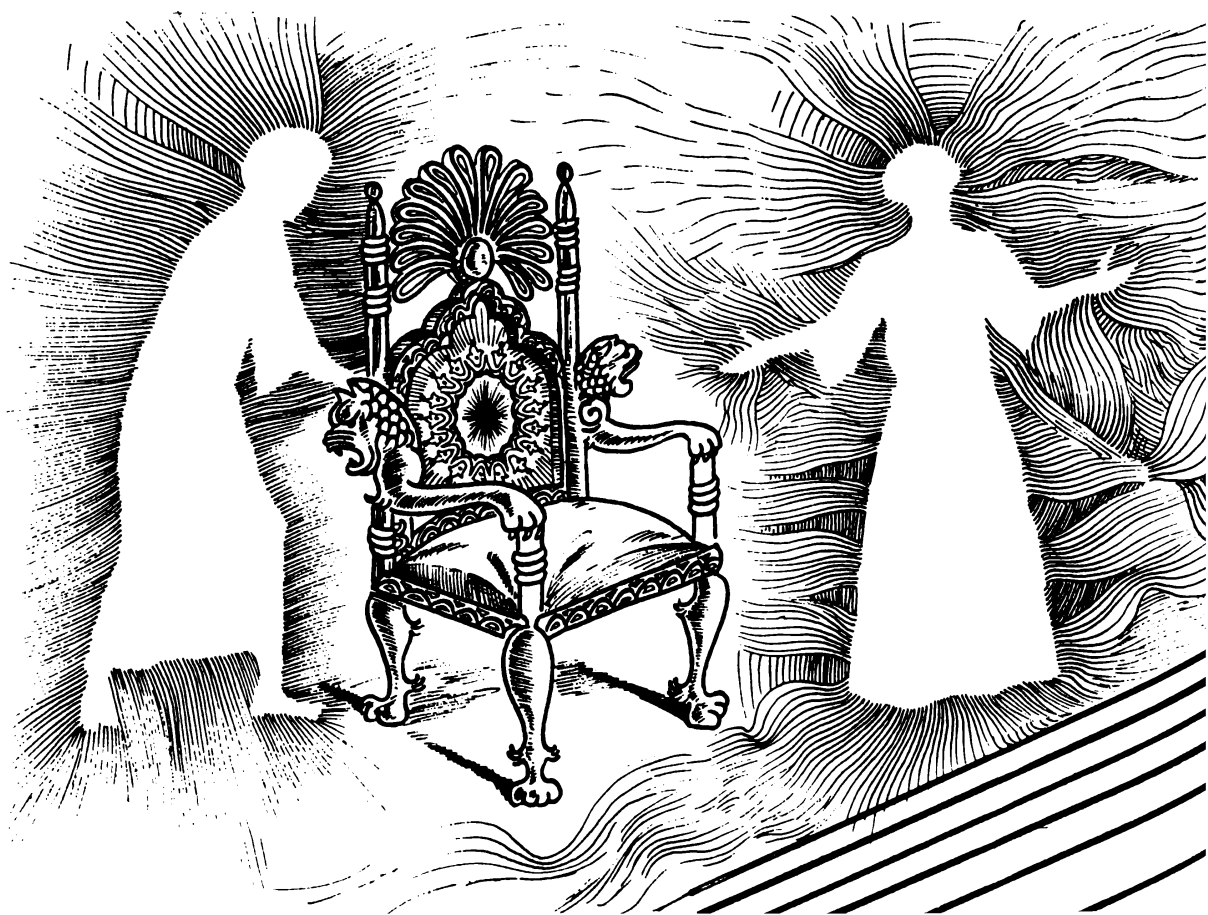
مردان جن بیکدیگر نگریستند و بزرگی از آنان گفت
 من تخت او را برایت حاضر می‌کنم ، پیش از اینکه تو از جای خودت برخیزی ،
 سلیمان چیزی نگفت و یکی از حاضران که درکارها یار سلیمان بود و از دانش خدائی
 بهره‌ای داشت گفت ولی من آن تخت را برایت می‌آورم ، پیش از آنکه چشم‌هایت
 را برگردانی ،



آنگاه هنگامیکه تخت بزرگ در برابر سلیمان حاضر گردید ، همگان در تعجب فرو ماندند ، که چگونه تختی آنچنان عظیم در زمانی چنین کوتاه از دیاری بسیار دور به نزد آنان حاضر شده است

آنگاه سلیمان گفت ، در حقیقت این بخشی است از نزد خدا ، که خدا مرا به آن آزموده است که آیا چون قدرت یابم طغیان می کنم و یا برعکس ستمگران ، سپاسگزاری پیشه خود می سازم ،

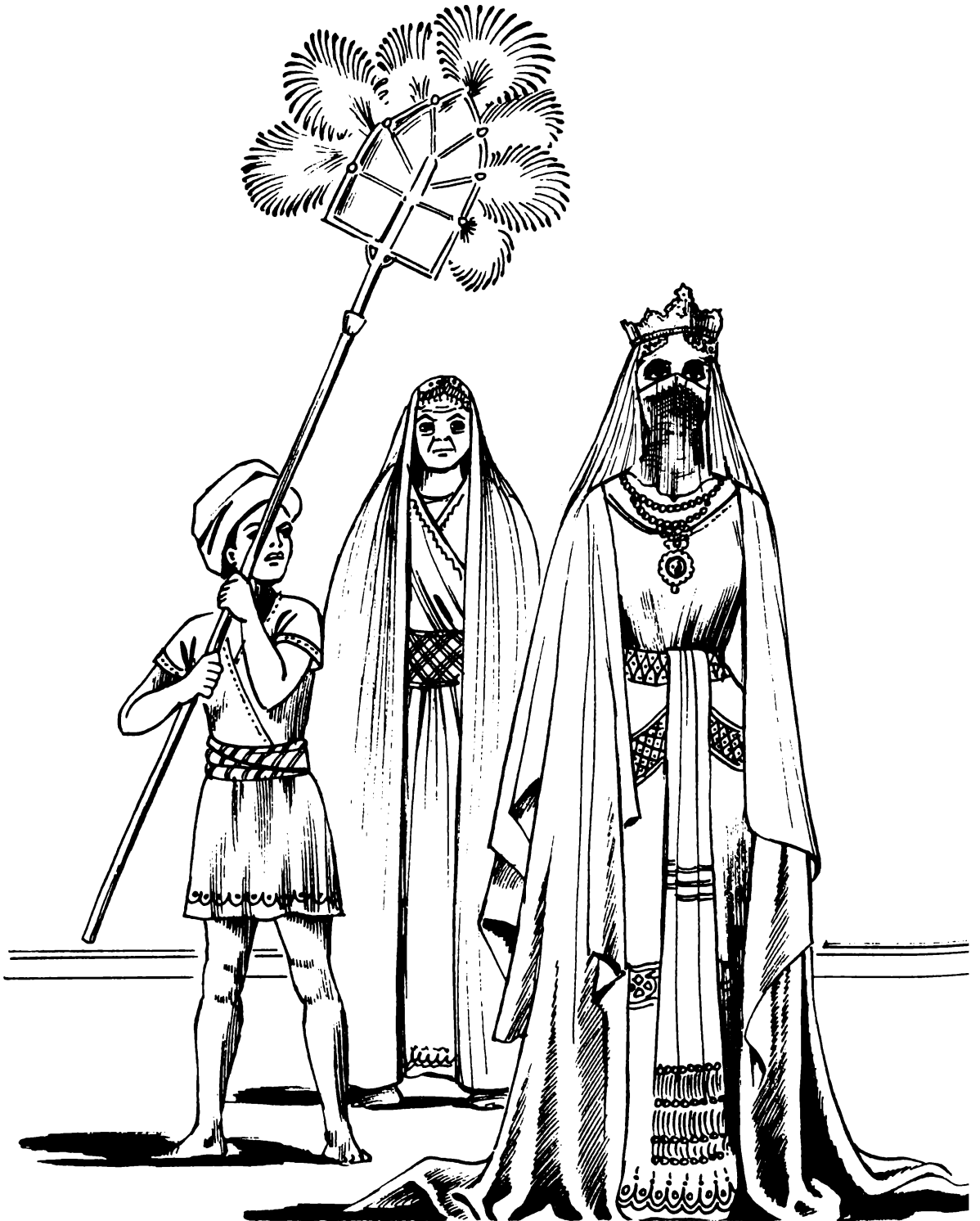
راستی که باید خدا را سپاس گفت ، که چه نعمت ها و قدرت ها به ما داده است و اگر برخی مردم ناسپاسی پیشه کنند و نعمت های خدا را نادیده گیرند و کفرورزند البته که بوردگار من از همگان بی نیاز است و بزرگواریش بیش از اینهاست .



سپس سلیمان گفت این تخت را قدری تغییر دهید ، ببینیم ملکه می تواند آن را
 بشناسد ، یا فکرش به اینجا نمی رسد ،
 و وقتی که بلقیس وارد شد و تخت را دید ، سلیمان گفت آیا تخت شما اینطور هست ؟
 بلقیس گفت مثل اینکه این همان تخت من است که اینجا آورده شده است ، و ما
 قبلا خیرهای تو را شنیدهایم و فرمانبردار و تسلیم بودهایم ،



آنگاه از ملکه دعوت شد تا به کاخ سلیمان رود ، و بلقیس با همراهیان به سوی کاخ سلیمان آمد و پیشاپیش آنان گام برمی داشت و هنگامی که به آستانه کاخ رسید ، که از بلور آراسته بود و گویی آب در زیر آن جریان داشت ، دامن خود را بالا زد تا از آن عبور کند ، سلیمان ندادرداده گفت ، آنجا استخر نیست ، بلکه کاخی است که از شیشه و آئینه‌ها ساخته شده است .



بلقیس گفت ، راستی که ما بر خود ستم می کردیم ، که چیزهای دیگر را با خدا شریک
 قرار می دادیم ، من حالا دیگر همراه سلیمان روی به سوی خدای جهانیان می آورم
 و دین او را گردن می نهم ،
 مبارک است خدائی که سلیمان را این همه جاه و جلال داده است .



همچنین حکومت سلیمان روز بروز عظمت یافت و زندگی دودمان یعقوب که خدا—
پرستان آن روزگار بودند ، در امنیت و آسایش کامل قرار گرفت و مردم نمونهٔ یک
حکومت خدائی را دیدند ،
و اگر مردم به قانون خداوند گردن نهند ، خداوند نعمت‌های فراوان و قدرت‌های
شگفت در اختیار آنان می‌گذارد و کلیدهای دانش را بروی آنان می‌گشاید و آنانرا
از زندگی آسوده و مبارکی برخوردار می‌کند ،
و حکومت سلیمان برجن و انس و دشت و دریا یک نمونه از آن بود و نمونه‌های
بزرگترش در نزد خداست ، که بهرکی خواهد می‌سپارد .



و تا آن روزگار مسافرت‌های مردم با برخی کشتی‌ها و یا ارابه‌ها بود ،
 لیکن خداوند ، نیروی باد را نیز در اختیار سلیمان قرار داد ، که هرگونه می‌خواست
 فرمان می‌داد و هرکجا می‌خواست ، از فراز آسمان با لشگریانش به آنجا می‌رفت ،
 سلیمان به نیروی باد مسیر دوماه را در یک روز می‌پیمود و دستگاهی داشت که با
 شدت از زمین برمی‌خواست و آرام در آسمان قرار می‌گرفت ،
 و اگر نیروی باد اکنون در خدمت مانی بود و این همه وسیله‌های پرنده‌رانی دیدیم
 شاید پرواز سلیمان را برفراز ابرها باور نمی‌کردیم ، ولیکن خداوند آیات و نشانه‌های
 خودش را برای مردم بیان می‌کند ، باشد که از تنگنای کفر و بت پرستی بیرون آیند
 و به نعمت‌های خداوند امیدوار شوند ،
 شاید بدانیم و باور کنیم که جهان برتر و والاتر و عمیق‌تر از آنست که ما پنداشته‌ایم



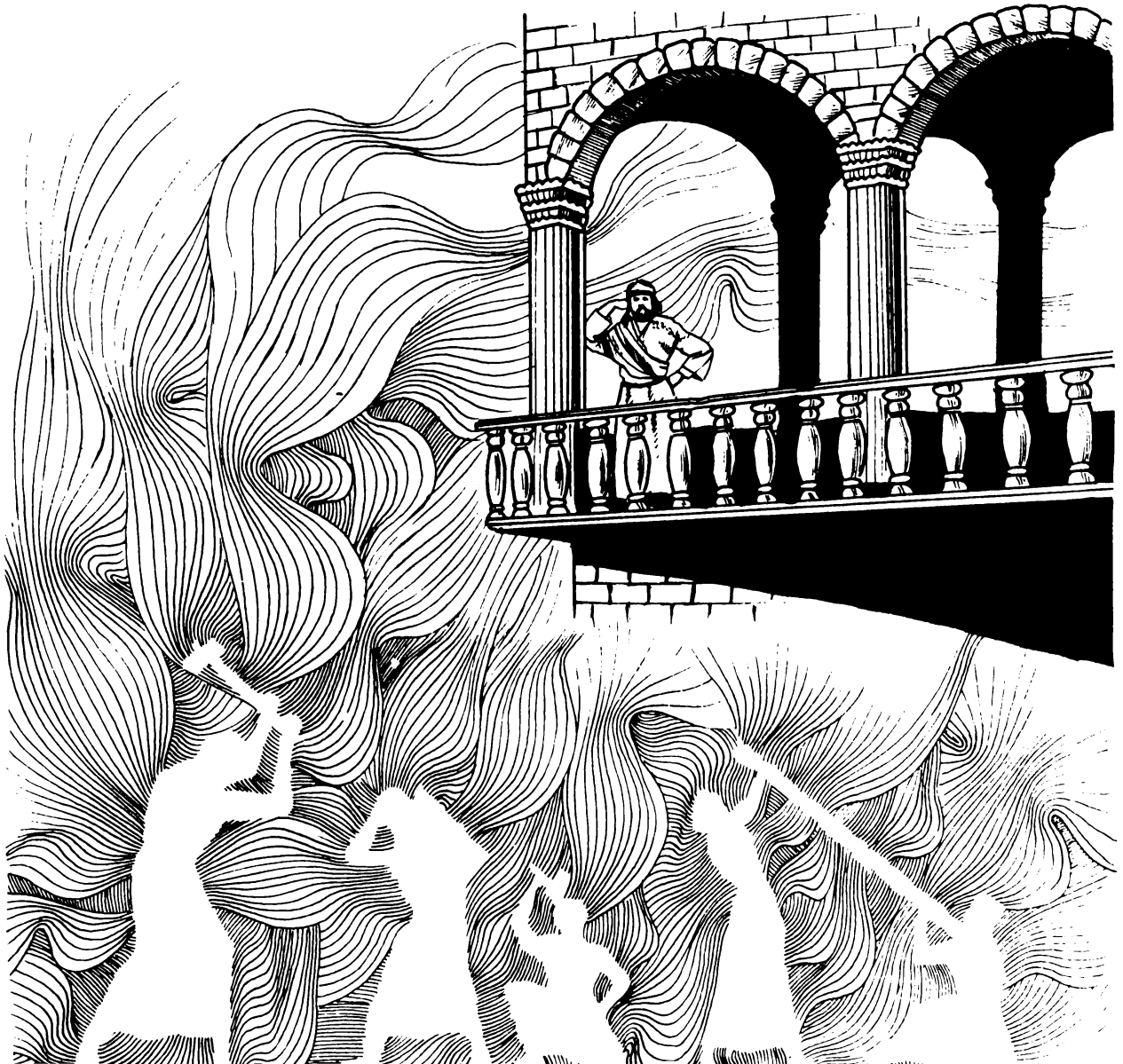
بدینگونه سلیمان برعظیم‌ترین نیروها دست یافت که هیچکس را یارای برابری با
 وی نبود ،
 با این حال ، با آن همه بناها و لشکریان و خدمتگزاران که داشت هرگز از یاد خدا
 غافل نبود ، و پیوسته برای خداوند فرمانبردار بود ،
 نماز را برهرچیزی مقدم می‌داشت ، یاد خدا را بیش از هرچیز می‌پسندید ،
 او با آن همه حشمت و جلال ، از دست‌رنج خودش زندگی می‌کرد و کار می‌کرد و
 مزد می‌گرفت
 او هرگز از اموال عمومی برای خودش بر نمی‌داشت ،
 پادش گرامی باد ، راستی که بندهٔ فروتن و نیکو رفتاری بود ، که هر لحظه با خدا
 رازو نیاز داشت و او را سپاس می‌گذارد .



در یکی از روزها ، سلیمان به برخی از گماشتگانش گفت ، از هنگامیکه بخاطر دارم همهٔ روزهایم در کارهای این مردم گذشته است ، راستی که رسیدگی به کارهای مردم بسیار دشوار است ، امروز می‌خواهم قدری آسوده باشم و این یک روزه را استراحتی کنم ،

دستور می‌دهم که احدی را برای ملاقات نامن نپذیرید و کسی را پیش من نفرستید .
و آنگاه

درهای ساختمان بسته شد و دربانان بجای خود ماندند و سلیمان به بالای کوشک رفته به تماشای کارگرانی که برایش کار می‌کردند پرداخت ، کارگانش از اصناف جنیان بودند ، که سلیمان آنانرا به خدمت خودگمارده بود ، و شاید پذیرفتن این داستان برای شما دشوار باشد ، و راستی هم پذیرفتن چیزی که از مرز دانستنی‌های ما دورتر است ، بسیار دشوار است ،



لیکن هنوز چیزی نگذشته بود که سلیمان که دستور داده بود کسی بنزدش نیاید احساس کرد فرشته مرگ در برابرش ایستاده است .
 و آیا این کیست که بی هیچ اجازه‌ای بنزد سلیمان آمده است ، و آیا او از این همه قدرت سلیمان نمی‌ترسد ،
 خیر، فرشته مرگ از هیچکس نمی‌ترسد و هنوز سلیمان از جای خود تکان نخورده بود که درحالیکه بر عصای خود تکیه داده بود ، روح از بدنش گرفته شد و کالبد بیجانش همچنان ایستاده ماند ، و البته هنوز گروه جنیان در برابر او کار می‌کردند ، و حتی اطرافیان هم جسارت آن را نداشتند که به سلیمان نزدیک شوند ،
 آخر سلیمان بسیار پرهیبت بود ،
 تا آنکه سرانجام موربانه عصای سلیمان را خورد و سلیمان بر زمین افتاد و همه دریافتند که دیروقتی است سلیمان مرده است .



انتشارات شناخت معارف اسلام

۳۵

ریال

مراکز پخش:

مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی
قم

انتشارات رسالت قلم

ناصر خسرو، کوچه حاجی نایب، پاساژ مجیدی، طبقه دوم